

نقد و تحلیل استشهدات ابن میثم بحرانی به اشعار و امثال عربی در شرح نهج البلاغه

صغری فلاحتی^۱

زهرا مهدوی مهر^۲

چکیده

شرح ابن میثم بحرانی یکی از شروح برجسته نهج البلاغه است که بیش تر به جنبه‌های کلامی و فلسفی آن توجه شده و جنبه‌های ادبی آن مغفول مانده است. یکی از ویژگی‌های این شرح که نشان از جایگاه ادبی آن دارد؛ اهتمام شارح به استفاده از اشعار و امثال عربی در شرح است. نویسندگان مقاله حاضر با نظر به اهمیت ادبی این شرح، و با شیوه تطبیقی و تحلیلی، کاربردهای گوناگون اشعار و امثال را در این شرح بررسی و دریافته‌اند که ابن میثم در موارد گوناگون از جمله شرح واژگان، تبیین معنای عبارات و توضیح قاعده‌های صرفی و نحوی، به اشعار و امثال استناد کرده است. او علاوه بر شرح اشعار و امثال موجود در کلام امام علیه السلام، گاهی اشعار را تکمیل نموده و گاهی نیز به مطلع قصیده و شاعر آن اشاره کرده است. ابن میثم به شاعران دوره‌ای خاص بسنده نکرده و به اشعار تمام شاعران از جاهلی گرفته تا محدث و مولد، هم‌چنین به شعر شاعران فرق گوناگون؛ از قبیل شیعه، خوارج، و موارد دیگر استناد کرده است. اما نقدهایی نیز بر وی وارد می‌باشد؛ از جمله این که گاهی نام شاعر را ذکر نکرده و گاهی ابیات را به صورت کامل نیاورده است. هم‌چنین در برخی موارد، اشعار موجود در شرح ابن میثم، با اصل اشعار اختلافاتی دارد که مقاله حاضر با مراجعه به دواوین و منابع دیگر آن‌ها را بررسی و اصلاح کرده است.

واژگان کلیدی: امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، اشعار، امثال.

۱- دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی تهران falahati42@gmail.com

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی تهران، نویسنده مسئول zahra.mahdavimehr@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۵

مقدمه

ابن میثم بحرانی، ادیب، محدث، فقیه و متکلم مشهور شیعی، در قرن هفتم هجری می‌زیسته است. شرح کبیر وی بر نهج البلاغه زیر عنوان مصباح السالکین از جمله شروع مهمی است که بیش‌تر شارحان نهج البلاغه پس از ابن میثم بحرانی، در شروع خود به آن اشاره و از آن استفاده کرده‌اند. گفتنی است که او دو شرح دیگر نیز بر نهج البلاغه دارد. یکی اختیار مصباح السالکین یا شرح صغیر که آن را از شرح کبیر استخراج نموده است و دیگری «شرح المائة کلمة لأمیر المومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)». (آقا بزرگ تهرانی، ۱۳۸۱: ۱۴/۱۵۰) در این مقاله هر جا سخن از شرح ابن میثم بحرانی به میان آمده، مقصود همان شرح کبیر او است. باوجود بررسی‌هایی که درباره این شرح انجام شده، اما بیش‌تر جنبه‌های کلامی و فلسفی آن مورد توجه قرار گرفته و از رویکردهای ادبی آن غفلت ورزیده شده است. یکی از ویژگی‌های ادبی این شرح، آن است که شارح در موارد بسیاری، از اشعار و امثال عربی بهره گرفته و مقاله حاضر هم به این موضوع پرداخته است.

لازم به ذکر است که شماره خطبه‌های ذکر شده در این مقاله، بر اساس ترتیب مذکور در شرح ابن میثم آمده و ممکن است با نهج البلاغه‌های دیگر متفاوت باشد. در بازگردان عبارات عربی نهج البلاغه به فارسی نیز از ترجمه علی شیروانی استفاده شده است.

۱. ادبیات نظری پژوهش

۱-۱. پیشینه پژوهش

درباره ابن میثم و شرح او پژوهش‌هایی انجام شده است که در آن‌ها پژوهشگران به معرفی شارح و شرح او، روش‌شناسی او در شرح و یا به بررسی آرا و نظرات او پرداخته‌اند. مهم‌ترین این پژوهش‌ها از این قرار می‌باشد:

۱. پایان‌نامه کارشناسی ارشد «روش‌شناسی شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی»، فهیمه اکبرزاده، راهنما دکتر علی‌احمد ناصح، دانشگاه قم، ۱۳۸۶. این پایان‌نامه بیش‌تر به جنبه‌های کلامی، فقهی، فلسفی، منطقی و تاریخی این شرح پرداخته و تنها اشاره‌ای بسیار کوتاه به جنبه‌های ادبی و بلاغی این شرح داشته است.
۲. مقاله «ویژگی‌های شرح ابن میثم بر نهج البلاغه»، منصور پهلوان، مجله علمی پژوهشی پژوهش‌های قرآن و حدیث (مقالات و بررسی‌های سابق)، ۱۳۸۶، شماره ۸۴، صص ۳۳-۶۴. این مقاله به امتیازات شرح و علوم مختلفی که ابن میثم در شرح خود از آن‌ها استفاده کرده، اشاره نموده است.
۳. مقاله «معرفی و روش‌شناسی شرح ابن میثم»، مجید روحی دهکردی، مجله علمی پژوهشی علوم حدیث، ۱۳۸۷، شماره ۴۸، صص ۵۶-۷۷. این مقاله نیز شیوه کلی نگارش این شرح را توضیح داده و هرچند به‌ظاهر در عنوان و تقسیم‌بندی موضوعات با مقاله دوم متفاوت است، اما اشتراکات فراوان با آن دارد.

۴. مقاله «ابن میثم و مصباح السالکین»، عبدالحسین کافی، مجله علمی ترویجی حدیث اندیشه، ۱۳۸۸، شماره ۷، صص ۹۶-۱۱۰. این جستار به طور مختصر به زندگانی ابن میثم، شخصیت علمی، تألیفات و معرفی شرح وی پرداخته است.
۵. مقاله «روش شناسی ابن میثم بحرانی در شرح واژگان نهج البلاغه»، زهرا مهدوی مهر و غلامعباس رضایی هفتادر، فصلنامه پژوهشنامه نهج البلاغه، ۱۳۹۵، شماره ۱۶، صص ۷۴-۵۵. این مقاله نیز هرچند به جنبه‌های ادبی و لغوی این شرح اشاره نموده، اما تنها روش شناسی شارح را در شرح واژگان بررسی نموده است.
۶. مقاله «مقایسه مفهوم ایمان در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و ابن میثم»، عبداللّه میراحمدی و مرجان باوفا، فصلنامه پژوهشهای نهج البلاغه، ۱۳۹۶، شماره ۵۲، صص ۲۵-۴۳. این مقاله به بررسی مفهوم ایمان با توجه به تفاوت دیدگاه معتزلی ابن ابی الحدید و شیعی ابن میثم پرداخته است.
۷. مقاله «تحلیل تطبیقی خطبه شقشقیه از منظر ابن ابی الحدید و ابن میثم بحرانی»، محسن رفعت، فصلنامه پژوهشهای نهج البلاغه، ۱۳۹۷، شماره ۵۷، صص ۵۹-۹۵. این مقاله نیز با رویکردی تطبیقی و با توجه به تفاوت دیدگاه معتزلی ابن ابی الحدید و شیعی ابن میثم، خطبه شقشقیه را تحلیل تاریخی و محتوایی کرده است. اما مقاله حاضر به طور خاص به نقد و تحلیل استشهدات ابن میثم به اشعار و امثال عربی در شرح وی می‌پردازد و با پژوهش‌های فوق، کاملاً متفاوت است.

۲-۱. پرسش‌های پژوهش

۱. ابن میثم در شرح خود در چه مواردی از اشعار و امثال عربی استفاده کرده است؟
۲. درخصوص استشهد به اشعار، چه نقدهایی بر شارح وارد می‌باشد؟

۳-۱. فرضیه‌های پژوهش

۱. ابن میثم در شرح کبیر خود بر نهج البلاغه در موارد بسیار از جمله شرح واژگان، تبیین معنای عبارات و توضیح قاعده‌های صرفی و نحوی، به اشعار و امثال استناد کرده است.
۲. در خصوص استشهد به اشعار عربی نقدهایی بر ابن میثم وارد است؛ از جمله این‌که که گاهی نام شاعر را ذکر نکرده و گاهی ابیات را به صورت کامل نیاورده است. هم‌چنین در برخی موارد، اشعار موجود در شرح ابن میثم، با اصل اشعار اختلافاتی دارد.

۴-۱. ضرورت و اهمیت پژوهش

شرح ابن میثم از ویژگی‌هایی منحصر به فرد برخوردار است و اکثر شارحان پس از او از این شرح استفاده کرده‌اند، اما پیش‌تر به جنبه‌های کلامی و فلسفی این شرح توجه شده و پژوهشی با نگاه ادبی خاص بر این شرح انجام نگرفته است و نوشتار حاضر به این مهم می‌پردازد.

۱-۵. روش پژوهش

مقاله حاضر با نگاهی ادبی به شرح ابن میثم و با روش تطبیقی و تحلیلی، استشهدات او به امثال و اشعار عربی را استخراج و از لحاظ موضوعی آن‌ها را دسته‌بندی کرده و تحلیل و بررسی نموده است تا مشخص شود که که شارح در چه مواردی و با چه هدفی به اشعار و امثال استناد کرده و میزان دقت و صحت این استشهدات در چه حد بوده است.

۲. استشهاد به اشعار در شرح ابن میثم بحرانی

شعر، کهن‌ترین و موثق‌ترین منبعی است که علمای لغت به آن استناد کرده‌اند. هم‌چنان که بسیاری از صحابه در فهم الفاظ غریب قرآن به اشعار شاعران احتجاج می‌نمودند. از ابن عباس نقل شده است که گفت: «اگر درباره الفاظ قرآن از من پرسید می‌گویم معنای آن را از شعر طلب کنید؛ زیرا شعر، دیوان عرب است.» (سیوطی، ۱۴۲۱ق: ۱/۳۹۰) بغدادی می‌گوید: «در علم لغت، صرف و نحو، به کلام عرب استشهاد می‌شود و کلامی که به آن استشهاد می‌شود بر دو نوع است: شعر و غیر آن.» (بغدادی، ۱۹۹۷: ۲۹) وی در خصوص استشهاد به اشعار شاعران مختلف، به این مطلب اشاره می‌کند که استشهاد به اشعار شاعران از دیرباز در میان لغویان، صرفیان و نحویان رایج بوده است. بغدادی شاعران را به چهار طبقه تقسیم کرده است: ۱- شاعران جاهلی، مانند اعشی و امرؤالقیس؛ ۲- شاعران مخضرم؛ یعنی شاعرانی که دوره جاهلیت و اسلام را درک کرده‌اند، مانند لبید و حسان؛ ۳- شاعران متقدم یا اسلامی؛ یعنی شاعرانی که در صدر اسلام بوده‌اند، مانند جریر و فرزدق؛ ۴- شاعران مولد یا محدث؛ یعنی شاعران متأخر مانند بشار و ابونواس.

او سپس توضیح داده است که همه لغویان در استناد به شعر شاعران جاهلی و مخضرم اتفاق نظر دارند، اما درباره شاعران دوره اسلامی باید گفت که بیش‌تر لغویان استشهاد به اشعار آنان را جایز دانسته و در خصوص شاعران مولد و متأخر، اکثر لغویان استشهاد به اشعار آنان را منع کرده و تنها عده کمی هم‌چون زمخشری آن را جایز دانسته‌اند. البته برخی نیز معتقد هستند که هر متأخری می‌تواند به سخن متقدم خود چه شعر و چه نثر استشهاد کند. (همان، ۲۹-۳۰)

ابن میثم در شرح خود، در مواردی بسیار هم‌چون شرح واژگان یا عبارات و یا توضیح برخی نکات صرفی و نحوی به اشعار شاعران استناد کرده است. او هم‌چنین اشعار موجود در کلام امام علیه السلام را تکمیل و شرح کرده و

گاهی به مطلع قصیده نیز اشاره کرده است. ابن میثم به شاعران دوره‌ای خاص بسنده نکرده و به اشعار تمام شاعران از جاهلی گرفته تا محدث و مولد، و نیز به شعر شاعران فرقه‌های گوناگون، از قبیل شیعه، خوارج، بنی امیه و جز آن‌ها استناد کرده است. البته این نقد بر او وارد است که گاهی از شاعر نامی نبرده و به عبارت «قال الشاعر» بسنده کرده است. هم‌چنین در برخی موارد، اشعار موجود در شرح ابن میثم، با اصل اشعار اختلافاتی دارد که به آن‌ها اشاره می‌شود.

۱-۲. استشهد به اشعار در شرح واژگان

نمونه‌هایی از استناد شارح به اشعار، در شرح واژگان به قرار زیر است:

۱- درباره معنای واژه «دین» در عبارت «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» (خطبه ۱)، «سرآغاز دین شناختن خدا است» شارح یکی از معانی «دین» را اطاعت دانسته و به مصرعی از عمرو بن کلثوم استناد می‌کند:

[وَأَيَّامٍ لَنَا عَرٌّ طَوَالٍ] عَصَيْنَا الْمُلْكَ فِيهَا أَنْ نَدِينَا

(ابن میثم بحرانی، ۱۴۲۰: ۱/۱۴۳؛ بستانی، ۱۴۳۳: ۱/۱۳۰)

«و ما روزهای بلند و باشکوهی داشته‌ایم و به جای آن‌که بنده ملوک شویم؛ نافرمانی کرده و عصیان ورزیده‌ایم.»

۲- درباره معنای «سجود» در عبارت «إِشْتَادَى اللَّهُ سُجَّانَهُ الْمَلَائِكَةَ وَدَبَعَتْهُ لَدَيْهِمْ وَ عَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ فِي الْإِذْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ» (خطبه ۱)، «خداوند از فرشتگان خواست امانتی را که به آن‌ها سپرده بود و پیمانی را که با ایشان بسته بود، در پذیرش سجده بر آدم و فروتنی در برابر عظمت او ادا کنند.» شارح، «سجود» را در لغت به معنای تسلیم و خضوع کامل دانسته و به بیت زیر استناد می‌کند:

[بِحَبِيشٍ تَصِلُ الْبُلُقُ فِي حُجْرَاتِهِ] تَرَى الْأَكْمَ فِيهَا سُجْدًا لِلْحَوَافِرِ

(ابن میثم بحرانی، ۱۴۲۰: ۱/۲۲۰؛ میرد، ۱۴۰۹: ۱/۴۸۵)

«با سپاهی که به سبب کثرتش، حتی اسبهای سیاه و سفید نیز در آن گم شده و دیده نمی‌شوند و تپه‌ها در زیر سُم اسبان آن به تواضع می‌افتند.»

این بیت از لیلی بنت عروة بن زید الخلیل است که شارح به آن اشاره نکرده و مصرع اول آن را نیز ذکر ننموده است. (میرد، ۱۴۰۹: ۱/۴۸۵)

۳- در شرح واژه «عکاظ» در عبارت «كَأَنِّي بَكَ يَا كَوْفَةُ تُمَدِّينَ مَدَّ الْأَدِيمِ الْعُكَاطِي» (خطبه ۴۶)، «ای کوفه تو را می‌بینم که مانند چرم عکاظی زیر پای حوادث گسترده می‌شوی» شارح توضیح می‌دهد که «عکاظ» نام مکانی در اطراف مکه است و عرب‌ها سالی یک‌بار در آن‌جا جمع می‌شدند و به مدت یک ماه بازاری برپا کرده، به تجارت، خواندن اشعار و فخرفروشی می‌پرداختند. وی سپس به بیتهایی از ابودؤیب استناد می‌کند:

إِذَا بَنِي الْقَبَابِ عَلَى عُكَاطٍ وَقَامَ الْبَيْعُ وَاجْتَمَعَ الْأُلُوفُ

(ابن میثم بحرانی، ۱۴۲۰: ۱۲۴/۲؛ شنقیتی، ۱۹۶۵: ۹۸/۱)

«هنگامی که سراپرده ها در عکاظ برپا گردد و خرید و فروش آغاز شود و هزاران نفر در آن جا جمع شوند.»
 ۴- در عبارت «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ لَهُ الدَّيْنُ الظَّنُونُ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُزَكِّيَهُ لِمَا مَضَى إِذَا قَبَضَهُ» (حدیث ۶)،
 «هرگاه کسی طلبی داشته باشد که نمی داند آن را می ستاند یا نه، باید هنگامی که آن را دریافت کرد، باید زکاتش را بپردازد» شارح ابتدا واژه «ظنون» را شرح داده است: «دین ظنون، مالی است که شخص نمی داند که آن را از بدهکار پس می گیرد یا نه. گاهی امید به دریافت آن دارد و گاهی نه. همین طور هر چیزی را که در پی دریافت آن باشی و ندانی که به آن می رسی یا نه، «ظنون» گویند.» (ابن میثم بحرانی، ۱۴۲۰: ۳۴۷/۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۷۵/۱۳) او سپس به شعر اعشی استناد کرده است:

مَا يُجْعَلُ الْجُدُّ الظَّنُونُ الَّذِي جُنِبَ صَوْتُ اللَّجِبِ الْمَاطِرِ
 مِثْلُ الْفِرَاتِيِّ إِذَا مَا طَمَا يُقْذِفُ بِالْبُوصِيِّ وَالْمَاهِرِ

«چاهی را که معلوم نیست آب دارد یا نه و از ابر صدادار و باران زا دور است، نمی توان به رود فراتی تشبیه کرد که وقت طغیانش کشتی و شناگر ماهر را از پا در می آورد.»

شارح، واژگان ابیات را شرح داده و گفته است که این بیت به عنوان مثل برای ناهمسازی بخیل با کریم نیز به کار می رود. (ابن میثم بحرانی، ۱۴۲۰: ۳۴۷/۵-۳۴۸)، اما بیت اول این شعر با آنچه در دیوان شاعر آمده است اندکی تفاوت دارد. در دیوان اعشی بیت اول این گونه آمده است:

مَا يُجْعَلُ الْجُدُّ الظَّنُونُ الَّذِي جُنِبَ صَوْبُ اللَّجِبِ الرَّاخِرِ

(اعشی، بی تا: ۱۴۱)

۲-۲. استهاد به اشعار در تبیین مضامین عبارات

ابن میثم در بسیاری از موارد برای تبیین کامل عبارات و شرح مضامین کلام امام علیه السلام از اشعار استفاده کرده است. نمونه های آن از قرار زیر می باشد:

۱. در شرح عبارت «وَأَهْبَطَهُ إِلَى دَارِ الْبُلِيَّةِ وَتَنَاسَلُ الذَّرِّيَّةُ» (خطبه ۱)، «و او را به این دنیا که جایگاه آزمایش و تکثیر فرزندان است فرود آورد» که درباره داستان خروج ابلیس از بهشت است، شارح توضیح داده که این داستان انسان را از انجام گناهان به شدت می ترساند و به ابیات زیر که شاعرش را ذکر نکرده، استناد نموده است:

يَا نَاطِرًا نُورًا بَعِيْتِي رَاقِدٍ وَمُشَاهِدًا لِلْأَمْرِ غَيْرَ مُشَاهِدٍ
 تَصِلُ الذُّنُوبُ إِلَى الذُّنُوبِ وَتَزْتَجِي دَرَكَ الْجَنَانِ وَنَيْلُ نُورِ الْعَابِدِ
 أَنْسَيْتَ أَنْ اللَّهَ أَخْرَجَ آدَمًا مِنْهَا إِلَى الدُّنْيَا بِذَنْبٍ وَاحِدٍ

(ابن میثم بحرانی، ۱۴۲۰: ۲۲۷/۱)

ابیات از محمود الوراق، شاعر دوره اول عباسی و در دیوان شاعر به صورت زیر آمده که با آن چه ابن میثم آورده، اندکی متفاوت است:

يَا نَاطِرًا يَزُنُو بَعِيْنِي رَاقِدٍ	وَمُشَاهِدًا لِلْأَمْرِ غَيْرَ مُشَاهِدٍ
تَصِلُ الدُّنُوبَ إِلَى الدُّنُوبِ وَتَنْزَجِي	دَرْكَ الْجَنَانِ بِهَا وَفَوْزَ الْعَابِدِ
وَنَسِيْتِ أَنْ اللّٰهَ أَخْرَجَ آدَمًا	مِنْهَا إِلَى الدُّنْيَا بِذَنْبٍ وَاحِدٍ

(وراق، ۱۹۹۱: ۱۰۶)

«ای کسی که نور و روشنی را با دو چشم خود هم چون یک شخص برخوردار می بینی. نعمت‌ها را می بینی ولی انگار آن‌ها را نمی بینی. پشت سر هم گناه می کنی و با این حال امید داری که به بهشت بروی و به نور عبادت کنندگان دست یابی. آیا فراموش کرده ای که خداوند آدم را با یک گناه از بهشت بیرون راند و به دنیا فرستاد؟»

۲. در خطبه ۱۴۴ که امام علیه السلام به بدی‌های دنیا اشاره می‌کند و هیچ چیز را در آن جاودانه نمی‌داند تا از دلبستگی مردم نسبت به دنیا بکاهد، در شرح عبارت «وَقَدْ مَضَتْ أُصُولُ نَحْنُ فُرُوعُهَا فَمَا بَقَاءُ فِرْعَ بَعْدَ ذَهَابِ أَصْلِهِ» «پدران ما که ریشه و اصل ما بودند رفتند و فرع، پس از رفتن اصلش چه بقایی تواند داشت؟» شارح، به ابیاتی از ابوالعتاهیه استناد کرده است:

كُلُّ حَيَاةٍ إِلَى مَمَاتٍ	وَ كُلُّ ذِي جِدَّةٍ يَحُولُ
كَيْفَ بَقَاءُ الْفُرُوعِ يَوْمًا	وَ دُؤْبَ قَبْلَهَا الْأُصُولُ

(ابن میثم ۱۴۲۰: ۱۸۱/۳)

«هر زندگی به مرگی می انجامد و هر چیز جدیدی کهنه می شود. چگونه شاخه‌ها باقی خواهند ماند، وقتی ریشه‌ها، از بین رفته باشند.»

اما اصل مصرع دوم بیت دوم، به صورت زیر است:

كَيْفَ بَقَاءُ الْفُرُوعِ يَوْمًا	وَ قَدْ دَوَتْ قَبْلَهَا الْأُصُولُ
-----------------------------------	-------------------------------------

(ابن ابی الحدید، ۱۹۶۷: ۹۳/۹؛ فیصل، ۱۹۶۵: ۶۰۱)

۳- در شرح عبارت «فَلَقَدْ أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ بَعْدَ إِنْكَائِهِ وَ لَا عَزْوُ وَاللَّهِ فَيَا لَهُ خَطْبًا يَسْتَفْرَعُ الْعَجَبَ» (خطبه ۱۶۱)، «روزگار مرا به خنده آورد از آن پس که گریاند. به خدا قسم جای تعجب نیست که ماجرا چندان عجیب است که شگفتی را می‌زداید» شارح توضیح می‌دهد که خنده آن حضرت پس از سپری شدن آن واقعه، ناشی از شگفتی او از گردش و اوضاع و احوال روزگار است و «و لا عرو»؛ یعنی این امر بزرگتر از آن است که در برابر آن اظهار شگفتی شود. و «یاله خطبا...» نیز نشان از عظمت و بزرگی این رویداد دارد؛ یعنی وای از حادثه ای که

شگفتی را به نهایت می‌رساند، گویی که اصلاً جای تعجبی وجود ندارد. شارح برای تفهیم این عبارت امام علیه السلام به بی‌تی از ابن هانی استناد کرده است:

قَدْ سِرْتُ فِي الْمَيْدَانِ يَوْمَ طَرَادِهِمْ فَعَجِبْتُ حَتَّى كِدْتُ لَا أَتَعَجَّبُ

«در آن روز که رانده و منهزم شدند به میدان رزم آن‌ها رفته بودم. در شگفت شدم تا جایی که نزدیک بود دیگر تعجب نکنم.»

شارح احتمالی دیگر را نیز درباره کلام امام علیه السلام مطرح کرده و گفته است که شاید منظور ایشان از عبارت «لاغرو والله» این باشد که اگر انسان به حقیقت دنیا و دگرگونی اوضاع آن بنگرد، هیچ جای تعجبی در این امر نخواهد یافت. با این معنا عبارت «فیا له...» جمله استینافیه است و عظمت این اتفاق را بیان می‌کند. (ابن میثم بحرانی، ۱۴۲۰: ۲۷۶/۳)

در دیوان ابن هانی بیت فوق با کمی تفاوت بدین صورت آمده است:

قَدْ سِرْتُ فِي الْمَيْدَانِ يَوْمَ طَرَادِهِمْ فَعَجِبْتُ حَتَّى كِدْتُ أَنْ لَا أَعَجَّبَا

(ابن هانی، ۱۹۸۰: ۴۴)

۴- در خطبه ۱۷۹، امام علیه السلام از عدم اطاعت مردم نسبت به او امرشان و از تفرقه و اختلافات آن‌ها ابراز شکایت کرده و می‌فرماید: «وَ إِنْ أَحَبَّ مَا أَنَا لِأَقِي إِلَى الْمَوْتِ»، «محبوب‌ترین چیزی که می‌خواهم با آن روبرو شوم، مرگ است.» ابن میثم در شرح این عبارت به دو بیت از متنی استناد کرده است:

كَفَى بِكَ دَاءً أَنْ تَرَى الْمَوْتَ شَافِيَا وَحَسْبُ الْمَنِيَا أَنْ تَكُونَ أَمَانِيَا
تَمَنِّيْهَا لَمَّا تَمَنِّيْتُ أَنْ أَرَى صَدِيقًا فَأَعْيَا أَوْ عَدُوًّا مُدَاجِيَا

(ابن میثم، ۱۴۲۰: ۳۵۲/۳)

در دیوان متنی تنها در مصرع اول بیت دوم به جای «أَنْ أَرَى»، «أَنْ تَرَى» آمده است. (متن‌بی، ۱۴۰۳: ۴۴۱؛ بستانی ۱۳۹۰، ۲۴۲/۳)

«همین درد تو را بس است که مرگ را شفابخش خود بدانی و همین ناراحتی و مصیبت بس که مرگ را آرزو کنی. تو مرگ را زمانی آرزو کردی که از یافتن دوست مخلص یا دشمن به ظاهر دوست، نومید گشتی.»

۵- در شرح عبارت «وَ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مِنْ أَمْرِ عَلَيَّهَا لِسَانَهُ» (حکمت ۲)، «و آن‌که زبانش را فرمانده خویش ساخت ارزش خود را کاست» که در مذمت پرگویی بدون تدبیر و تعقل است، شارح به ابیات زیر استناد نموده است:

إِحْفَظْ لِسَانَكَ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ لَا يَلْسَدَعَنَّكَ إِنَّهُ تُعَبَّانُ
كَمْ فِي الْمَقَابِرِ مِنْ قَتِيلٍ لِسَانَهُ كَانَتْ تَهَابُ لِقَاءَهُ الْأَقْرَانَ

(ابن میثم ۱۴۲۰: ۲۲۳/۵)

«ای انسان زبانت را حفظ کن، مبادا تو را نیش بزند زیرا زبان، مار است. بسا کشتگان که به سبب زبانشان کشته شدند. کسانی که حریفان از دیدنشان بیمناک بودند.»

ابیات فوق از محمد ادریس الشافعی ملقب به أبو عبدالله، و معروف به امام شافعی (۱۵۰-۲۰۴ق) از پیشوایان اهل سنت است که ابن میثم شاعر آن را ذکر نکرده است. (شافعی، ۲۰۰۵: ۱۱۴)

۶- در شرح عبارت «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَعَلَيْهِ أَنْ يَدْعَأَ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلَيْكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ» (حکمت ۶۵)، «آن که خود را پیشوای مردم قرار داد باید پیش از آن که دیگران را ادب بیاموزد خود را تعلیم دهد، و باید پیش از آن که با زبانش تربیت کند با کردارش فرهیختگی را تعلیم دهد.» شارح به بیت زیر که به شاعر آن اشاره ای نکرده، استناد کرده است:

لَا تَنْهَ عَنْ خُلُقِي وَ تَأْتِي مِثْلُهُ
عَاژٌ عَلَيْكَ إِذَا فَعَلْتَ عَظِيمُ

(ابن میثم بحرانی، ۱۴۲۰: ۲۵۷/۵؛ جبوری، بی تا: ۴۴)

«دیگران را از آن چه که خود مانند آن را انجام می دهی، نهی نکن. زیرا اگر چنین کنی برای تو ننگی بزرگ است.»

بیت فوق از متوکل لیشی، شاعر دوره اموی می باشد که تبدیل به مثل گشته است. (جبوری، بی تا: ۴۴). معادل فارسی آن، «رطب خورده منع رطب چون کند» است. (فقهی و رضایی، ۱۳۸۹: ۲۶۰) ابن منظور در لسان العرب، ذیل ماده «عظظ»، این بیت را از متوکل لیشی آورده و گفته است که برخی آن را متعلق به ابوالأسود دؤلی دانسته اند. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۴۷/۷)

۲-۳. استشهد به اشعار در شرح مباحث صرفی و نحوی

۱. در شرح عبارت «كَائِنٌ لَا عَنْ حَدَثٍ مُّوجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ» (خطبه ۱)، «هست اما نه آن که حادث باشد، موجود است، اما از نیستی پدید نیامده است»، شارح توضیح داده است که کائِن اسم فاعل از «کان» است سپس به انواع آن؛ یعنی تامه، ناقصه و زایده اشاره کرده و هریک را با مثالی توضیح داده است. او در شرح کان زایده به مصراع دوم بیت زیر که به شاعرش اشاره ای نکرده، استناد نموده است:

[سَرَاةُ بَنِي أَبِي بَكْرٍ تَسَامِي] عَلَى كَانِ الْمُسَوْمَةِ الْعَرَابِ

«بزرگان و شریفان بنی ابی بکر بر اسبهای نژاده عربی سوار می شوند.»

شاعر این بیت مجهول است و شاهد شعری در این بیت، «کان» است که بین جار و مجرور واقع شده و عمل نمی کند و فقط برای تأکید آمده است. (شراب، ۱۴۲۷: ۸۷؛ بحرانی، ۱۴۲۰: ۱۶۶/۱؛ ابن عقیل، ۱۳۸۰:

۲. در نامه ۲۸، امام علیه السلام خطاب به معاویه فرمودند: «فَكُنْتُ فِي ذَلِكَ كَنَاقِلِ التَّمْرِ إِلَى هَجْرٍ»، «تو در این کار مانند کسی هستی که خرما به هجر می برد.» معادل فارسی این مثل، «زیره به کرمان می برد و چغندر به هرات» است. (دهخدا، ۱۳۸۳: ۹۳۵/۲)

شارح ذیل این عبارت درباره «هَجْر»، توضیح داده است که این منطقه به خرما می فراوانش معروف و خرما در آن جا بسیار ارزان بوده است. ابن میثم توضیح داده که گاهی اوقات «هجر» به اعتبار لفظ موضع، به صورت مذکر و منصرف به کار می رود [در حالی که اسم شهر یا منطقه است و در واقع علم ومؤنث و غیر منصرف است]. او به بیت زیر استناد کرده که شاعر «هجر» را منصرف و مجرور آورده است:

وَحَطَّهَا الْحَطَّ إِزْقَالًا وَقَالَ قَلِي
أَوْلَ لَا نَادِمًا أَهْجُرُ قُرَى هَجْرٍ

(ابن میثم، ۱۴۲۰: ۳۸۴/۴)

این بیت از ابن مقرب عیونی (۵۷۲-۶۳۰ق)، ادیب و شاعر بحرینی است. این بیت درباره هجرت او از زادگاهش است.^۱ اصل بیت به صورت زیر است:

وَحَطَّهَا الْحَطَّ إِزْقَالًا وَأَوْلِ قَلِي
أَوْلَ لَا نَادِمًا وَاهْجُرُ قُرَى هَجْرٍ

(ابن المقرب العیونی، ۲۰۰۲: ۴۳۰/۱)

«شترت را از منطقه «خط» با سرعت عبور بده و راحت را با کینه ادامه بده. از جزیره «اول» بدون هیچ پشیمانی گذر کن. و مناطق [زادگاهت] «هَجْر» را ترک کن.»

۲-۴. تکمیل اشعار موجود در کلام امام علیه السلام

امام علیه السلام گاهی از مصراع یا بیتی از اشعار عربی در سخنان خود استفاده کرده است. ابن میثم در شرح خود، اشعار موجود در کلام حضرت علیه السلام را تکمیل کرده و گاهی به شاعر آن‌ها و نیز مطلع قصیده اشاره کرده است. نمونه‌هایی از این رویکرد ارایه می شود:

۱. در خطبه ۱۶۱، در پاسخ یکی از اصحاب که پرسید چگونه قومتان، شما را از این مقام که به آن سزاوارتر هستید، کنار زدند، امام علیه السلام به ظلمی که در حق وی درباره خلافت روا داشتند اشاره می کند و سپس فرمودند:

وَدَعَّ عَنكَ نَهَبًا صِيحٍ فِي حَجْرَاتِهِ
وَهَلُمَّ الْحَطَّبَ فِي ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ

«داستان این غارتگری را که در جای خود رخ داد واگذار. بیا و از ماجرای شگفت فرزند ابو سفیان یاد کن.»

شارح، توضیح می دهد که مصراع اول این بیت از امرؤ القیس است و بیت کامل آن را می آورد:

وَدَعَّ عَنكَ نَهَبًا صِيحٍ فِي حَجْرَاتِهِ
وَلَكِنْ حَدِيثٌ مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ

«داستان غارت شتران را که فریادها پیرامون آن سر داده شده رها کن و اما داستانی که مبهم است، قضیه

شتران سواری است.»

او به داستان این قصیده اشاره می‌کند. شتران امرؤالقیس توسط قوم بنی خذیله به غارت رفت. این رخداد، حادثه‌ای آشکار بود. خالد بن سدوس که امرؤالقیس به وی پناه برده بود برای بازگرداندن شتران به غارت رفته او، شتران سواری امرؤالقیس را از او می‌گیرد، اما آن‌ها نیز به غارت می‌روند. قضیه به غارت رفتن شتران سواری که برای شاعر مبهم و نامفهوم بوده، او را وا می‌دارد که در شرح این حادثه، قصیده‌ای بسراید که مطلع آن بیت مذکور می‌باشد و امام علیه السلام به مصراع اول آن در خطبه خویش تمثل جسته است.

شارح پس از شرح واژگان و اعراب بیت، دلیل استشهد حضرت به مصراع اول آن را چنین توضیح می‌دهد: داستان خلفای پیشین را که خلافت را به خود تخصیص دادند، همه می‌دانند و بر کسی پوشیده نیست. امام علیه السلام از مخاطب می‌خواهد که یاد آن‌ها و به یغما رفتن خلافت در گذشته را رها کند و از حادثه بزرگ درباره معاویه بن ابی سفیان سخن بگوید. در حقیقت ایشان با بیان مصراع دوم به اوضاع و شرایطی اشاره می‌کند که سبب شد معاویه با وجود عدم شایستگی‌اش، در برابر او صف‌آرایی نماید و در نزد بسیاری از مردم نادان، جای آن حضرت را بگیرد. (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۲۷۵/۳)

۲. در نامه ۲۸، امام علیه السلام خطاب به معاویه که ادعا کرده بود، حضرت بر خلفای دیگر حسد برده و به آنان ستم کرده است، فرمود: «وَزَعَمْتُ أَنِّي لِكُلِّ الْخُلَفَاءِ حَسَدْتُ وَ عَلَى كُلِّهِمْ بَغِيْتُ فَإِنْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلَيْسَتْ الْجَنَائِيَةُ عَلَيْكَ فَيَكُونُ الْعُذْرُ إِلَيْكَ وَ تِلْكَ شِكَاةٌ ظَاهِرَةٌ عَنكَ عَارِهَا» «تو پنداشته‌ای که من به همه خلفا رشک برده‌ام و بر همه آنان شوریده‌ام. اگر چنین باشد جنایتی بر تو وارد نیامده تا از تو عذر خواهند، این گناهی است که ننگ آن دامن تو را نگیرد.» ابن میثم در شرح عبارات امام علیه السلام گفته است که امام علیه السلام به معاویه خطاب کرد که یا ادعای تو در این مورد درست است و یا نادرست؟ اگر ادعای تو درست باشد در این صورت نسبت به تو جنایاتی انجام نداده‌ام که بخواهم از تو عذرخواهی کنم و این قضیه، به تو ارتباطی ندارد. ابن میثم، در شرح «شکاة ظاهر عنک عارها» گفته است که این عبارت به عنوان مثل برای کسی به کار می‌رود که امری را منکر شود که مرتبط با او نمی‌باشد و انکارش بر وی لازم نیست. شارح به گونه‌ای این مصراع که ابو ذؤیب هذلی است اشاره می‌کند و بیت کامل آن را می‌آورد:

وَعِيْرَهَا الْوَأْشُونَ أَنِّي أُحِبُّهَا
وَتِلْكَ شِكَاةٌ ظَاهِرَةٌ عَنكَ عَارِهَا

(ابن میثم، ۱۴۲۰: ۳۹۰/۴؛ شنقیطی، ۱۹۶۵: ۲۱/۱)

«بدگویان محبوب مرا سرزنش می‌کنند که من او را دوست می‌دارم، اما این شکوه‌ای است که ننگ و عارش از تو (شاعر) دور است.»

۳. در شرح عبارت «مَتَى أَلْفَيْتَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ وَ بِالسِّنْفِ مَخَوِّفِينَ فَلَبَّثْتُ قَلِيلًا يَلْحَقُ الْهَيْجَا حَمَلًا...» (نامه ۲۸)، «چه وقت دیده‌ای که پسران عبدالمطلب به دشمنان پشت کنند و از شمشیرها

بترسند. اندکی درنگ کن تا حمل به آوردگاه برسد.» که امام ع، بنی هاشم را از ترس و شکست، دور می‌داند، شارح درباره عبارت «لَبِثَ قَلِيلًا يَلْحَقُ الْهَيْجَا حَمَلٌ..» توضیح داده است که این عبارت، برای ترساندن حریف از جنگ به کار می‌رود. وی به اصل این مثل اشاره کرده و گفته است: در زمان جاهلیت، در جنگ داحس، شترهای مردی از قبیله قشیر بن کعب به نام حمل بن بدر به غارت رفت. او بر راهزنان حمله برد و شتران را نجات داد و بیت زیر را خواند:

لَبِثْتُ قَلِيلًا يَلْحَقُ الْهَيْجَا حَمَلٌ
مَا أَحْسَنَ الْمَوْتَ إِذَا الْمَوْتُ نَزَلَ

«اندکی درنگ کن تا «حمل» به میدان برسد، مرگ چه زیبا است هنگامی که بیاید.»

برخی گفته اند که مالک بن زهیر قشیری، نامبرده را تهدید به قتل کرد، او هم این شعر را سرود، سپس مالک را به قتل رساند و در آینده‌ای نه چندان دور، برادر مالک، قیس بن زهیر، بر حمل و برادرش حذیفه دست یافت و هر دو را کشت و این شعر را خواند:

شَفَيْتُ النَّفْسَ مِنْ حَمَلِ بْنِ بَدْرٍ
وَسَيَفِي مِنْ حَذِيفَةَ قَدْ شَفَانِي

(ابن میثم، ۱۴۲۰: ۳۹۳/۴)

«انتقام خویش را از حمل بن بدر گرفتم، و شمشیرم انتقام مرا از حذیفه گرفت.»

۳. استهاد به امثال در شرح ابن میثم

استفاده از امثال، یکی از ویژگی‌های متون ادبی و بلاغی به‌شمار می‌آید. «مثل، جمله‌ای است مختصر، مشتمل بر تشبیه یا مضمونی حکیمانه که به سبب روانی لفظ، روشنی معنا و لطف ترکیب، قبول عام یافته است و همگان آن را بدون تغییر یا با اندک تغییری در موارد مشابه به‌کار می‌برند». (بهنیار، ۱۳۶۱: ۵۲)

ابن میثم در مقدمه شرح خود، مثل را تشبیه رایجی می‌داند که فراوان به کار رود. (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۶۵/۱) در نهج البلاغه و در میان سخنان امام ع امثال بسیاری وجود دارد. ابن میثم در شرح خود علاوه بر آن که به امثال موجود در کلام حضرت اشاره می‌نماید و داستان و کاربردشان را توضیح می‌دهد، خود نیز گاهی در شرح واژگان و عبارات به امثال استناد می‌کند.

۳-۱. استهاد به امثال در شرح واژگان و عبارات

۱- درباره واژه «دین» در عبارت «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» (خطبه ۱)، «سرآغاز دین شناختن خداست»، شارح گفته که یکی از معانی «دین»، جزا دادن است، مانند مثل معروف «كَمَا تُدِينُ تُدَانُ». (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۱۴۳/۱) معنای مثل آن است که هرکاری در حق دیگران انجام دهی؛ نتیجه آن را خواهی دید. اگر در حق دیگران احسان یا بدرفتاری کنی؛ جزای آن را خواهی دید. (عسکری، ۱۴۲۰: ۱۶۸/۲؛ میدانی، ۱۳۶۶: ۱۰۰/۲) و معادل

فارسی آن «به هر دستی که دادی پس می‌گیری» یا «از مکافات عمل غافل نشو» است. (دهخدا، ۱۳۸۳: ۴۷۷/۱)

۲- در شرح عبارت «عَرَبَ رَأَىٰ أَمْرِي تَخَلَّفَ عَنِّي» (خطبه ۴)، «کسی که مرا پیروی نکند اندیشه درستی ندارد» شارح توضیح داده است که این عبارت به مذمت کسانی می‌پردازد که با امام علیه السلام مخالفت کردند. او این نافرمانی آن‌ها را دلیل بر ثابت‌رأی نبودن آنان دانسته و گفته است که این عبارت در مقام توضیح برای متخلفان به شیوه مثل «إِيَّاكَ أَعْنِي وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةٌ». (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۳۳۸/۱)

این مثل در جایی استفاده می‌شود که شخص کلامی بگوید اما چیزی غیر از ظاهر کلام، مقصودش باشد. (میدانی، ۱۳۶۶: ۵۱/۱) و معادل فارسی آن چنین است: «در! به تو می‌گویم، دیوار! تو گوش کن» یا «دختر! به تو می‌گویم، عروس! تو گوش کن» است. (فقهی و رضایی، ۱۳۸۹: ۵۹) این مثل را نخستین بار، سیار بن مالک الفزاری به کار برده است. او شیفته زنی شد که از روی حیا نتوانست عشقش را نسبت به او ابراز کند، بنابراین اشعاری سرود که در آن‌ها از شیفتگی اش نسبت به زنی دیگر سخن می‌گوید و این مثل، مصراع پایانی آن است. (عسکری، ۱۴۲۰: ۲۹/۱)

۳- در شرح عبارت «فَدَعُ عُنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَةُ» (نامه ۲۸)، «سخن غرض ورزان و منحرفان را فرو بگذار» که خطاب به معاویه است، ابن میثم گفته است که منظور امام علیه السلام از به کار بردن این عبارت آن بوده که افراد مغرض و بدنیت مانند عمرو بن عاص را رها کن و به آنچه درباره ما می‌گویند، اعتنا نکن. وی گفته است ممکن است منظور حضرت خود معاویه باشد و به شیوه مثل «إِيَّاكَ أَعْنِي وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةٌ»، خود معاویه را اراده کرده باشد. (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۳۸۷/۴)

شهیدی چنین ترجمه کرده است: «پس آهن سرد مکوب و آب در غربال میماید.» (شهیدی، ۱۳۷۸: ۲۹۲) وی توضیح داده که رمیه شکاری است که شکارچی از شکار آن درماند و این مثل را هنگامی زنند که می‌خواهند کسی را از طلب چیزی که سودی در آن نیست، بازدارند. (همان، ۵۱۹)

دشتی نیز چنین به فارسی بازگردانده: «معاویه! دست از این ادعاها بردار که تیرت به خطا رفته است.» (دشتی، ۱۳۹۱: ۳۶۷)

۲-۳. استشهد به امثال در شرح نکات صرفی و نحوی

در این خصوص، تنها یک نمونه در شرح یافت شد:

- در خطبه ۱۶۱ امام علیه السلام درباره غصب مقام خلافتش به مصراعی از امرؤالقیس استناد کرده است: «وَدَعُ عُنْكَ نَهْبًا صَبِيحًا فِي حَجْرَاتِهِ»، «داستان این غارتگری را که در جای خود رخ داد واگذار.» شارح بیت کامل را آورده است:

وَدَعُ عَنكَ نَهْبًا صِيحٌ فِي حَجْرَاتِهِ
وَلَكِنْ حَدِيثٌ مَا حَدِيثُ الرَّوَاجِلِ

«داستان غارت شتران را که فریادها پیرامون آن سر داده شده رها کن و اما داستانی که مبهم است، قضیه شتران سواری است.»

او در شرح مصراع «وَلَكِنْ حَدِيثٌ مَا حَدِيثُ الرَّوَاجِلِ» توضیح داده که «ما» برای تنکیر است و اگر به همراه اسمی بیاید، بر ابهام آن می افزاید: «حَدِيثٌ مَا: حَدِيثٌ مُبْهَمٌ لَا يُدْرِي كَيْفَ هُوَ». ابن میثم در شرح این نکته نحوی به مثل «لَأَمْرًا مَا جَدَعَ قَصِيرٌ أَنْفَهُ»، «قصیر برای امر مبهمی بینی خود را برید.» استناد کرده است. (ابن میثم بحرانی، ۱۴۲۰: ۲۷۵/۳)

این مثل به این معنا است که بیش تر اوقات، مشهورات بر حقیقت و اصلی استوار می باشد و معادل فارسی آن چنین است: «تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها». (دهخدا، ۱۳۸۳: ۵۳۸/۱)

۳-۳. شرح و تفسیر امثال موجود در کلام امام علیه السلام

امثال موجود در نهج البلاغه فراوان است. ابن میثم به این امثال اشاره و آن‌ها را شرح کرده و کاربردشان را توضیح داده است. در این جا به ذکر نمونه‌هایی بسنده می شود:

۱. در ذیل عبارت «فَإِنْ أَقْلٌ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَ إِنْ أَشْكُتُ يَقُولُوا جَرَعَ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّيْ! (خطبه ۵)»، «اگر از حقوق از دست رفته و مقام و منزلت خویش بگویم؛ می گویند علی بر حکومت حرص ورزیده، و اگر خاموش باشم می گویند علی از مرگ ترسیده. هرگز، پس از آن همه جهاد و پیکار در میدان های جنگ چگونه از مرگ بترسم!» درباره «اللتیا و التی» شارح توضیح می دهد که این دو واژه، مثل و کنایه از مصیبت‌های کوچک و بزرگ است. او شأن کاربرد این مثل را چنین شرح می دهد که مردی با زنی کوتاه قامت، کم سن و سال و بد اخلاق ازدواج کرد و با سختی های فراوان در زندگی با او روبرو شد. او را طلاق داد و با زنی بلند قامت ازدواج کرد و دچار مشکلاتی بیش تر گشت. او را نیز طلاق داد و گفت: «بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّيْ لَا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا». شارح پس از بیان جایگاه کاربرد مثل، بیان می کند که مقصود امام علیه السلام از این عبارت آن است که پس از دچار شدن به گرفتاری‌های بزرگ و کوچک، اکنون وی را به ترس از مرگ نسبت می دهند. (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۳۴۲/۱)

گفته شده است که عرب‌ها امور بزرگ را با اسم تصغیر به کار می برند؛ به دلیل شباهت آن به مار که هر چه سم آن بیش تر باشد جسمش کوچک تر می شود؛ زیرا سم، جسم مار را می خورد. در این مثل نیز مشکل بزرگ با واژه «اللتیا» - اسم تصغیر «التی» - آورده شده است. (میدانی، ۱۳۶۶: ۹۷/۱) معادل فارسی این مثل چنین است: «غرقه در بحر چه اندیشه کند طوفان را» یا «آب که از سر گذشت چه یک گز، چه صد گز، چه یک نی، چه صد نی». (دهخدا، ۱۳۸۳: ۱۳/۱)

۲- در شرح عبارت «وَقَدْ كُنْتُ أَمْرُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي وَ نَخَلْتُ لَكُمْ مَخْرُونَ رَأْيِي لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ» (خطبه ۳۴)، «من در ماجرای حکمیت دستور خود را دادم و خلاصه آنچه را در دل داشتم به وضوح برایتان گفتم. ای کاش فرمان قصیر را اطاعت کرده بود.»، که به سرپیچی مردم از فرمان امام در ماجرای حکمیت اشاره دارد، شارح درباره این عبارت «لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ» توضیح می‌دهد که یک مثل است و برای هر نصیحت‌کننده‌ای که دارای نظر درستی باشد ولی از نظرش تبعیت نشود، به کار می‌رود. شارح شأن ورود این مثل را به طور کامل شرح می‌دهد: «جذیمه» یکی از پادشاهان عرب بود. او پدر «زباء» ملکه جزیره العرب را کشت. ملکه برای انتقام و با نیرنگ و فریب قاصدی نزد جذیمه می‌فرستد و از او می‌خواهد که به جزیره العرب برود و با او ازدواج کند. جذیمه می‌پذیرد و تنها با هزار سوارکار به راه می‌افتد. قصیر بن سعد اللخمی که مشاور جذیمه بود او را از این کار باز می‌دارد، اما جذیمه قبول نمی‌کند و راهی می‌شود. وقتی به نزدیکی جزیره العرب می‌رسند سپاهی عظیم از ملکه زباء را می‌بینند که هیچ احترام و استقبالی از آن‌ها به عمل نمی‌آورند. قصیر دوباره به جذیمه هشدار می‌دهد که برگردد و می‌گوید که کار زنان حيله و نیرنگ است، اما جذیمه باز هم نمی‌پذیرد و وارد جزیره العرب می‌شود. او با خیانت ملکه روبرو و کشته می‌شود و در آن جا قصیر این جمله را می‌گوید: «لا يطاع لقصير أمر». (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۸۶/۲)

معادل فارسی این مثل عبارت است از: «گوش سخن شنو کجا، دیده اعتبار کو؟». (دهخدا، ۱۳۸۳:

۱۳۳۳/۳)

۳- در شرح عبارت «فَأَيُّكُمْ عَلَى إِبَاءِ الْمُخَالِفِينَ الْجُفَاءَ وَ الْمُتَابِذِينَ الْعُصَاةَ حَتَّىٰ إِذَا تَابَ النَّاصِحُ بِنُصْحِهِ وَ صَنَّ الرَّئِدُ بِقَدْحِهِ» (خطبه ۳۴)، «اما شما مانند مخالفان جفاپیشه و پیمان‌شکنان نافرمان، از دستور من سرپیچی کردید تا بدانجا که اندرز دهنده نیکخواه در کارش به تردید افتاد و آتش زنه در افروختن آتش بخل ورزید.»، شارح درباره عبارت «وَ صَنَّ الرَّئِدُ بِقَدْحِهِ»، توضیح داده که این عبارت مثل است و در مورد شخصی به کار می‌رود که به دلیل نیافتن مخاطبی عاقل که از نصیحت و مشورت وی سود ببرد، از مشورت دادن منصرف می‌شود. در واقع مقصود این است که آن‌ها با مخالفت شدیدشان با امام عليه السلام جایی برای مشورت با او باقی نگذاشتند. (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۸۷/۲).

این مثل در جایی استعمال می‌شود که کاری نتیجه عکس دهد. شهیدی معادل آن را «حلوا رنج دهان شد»

ترجمه کرده است. (شهیدی، ۱۳۷۸: ۳۶ و ۴۶۰)

۴- در شرح عبارت «هَيِّهَاتَ لَقَدْ حَنَّ قَدْحُ لَيْسَ مِنْهَا وَ طَفِقَ يَحْكُمُ فِيهَا مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَهَا» (نامه ۲۸)، «هرگز! تیری که از جنس تیرهای مسابقه نبود صدا داد و خود را شناساند. کسی در این مسأله زبان به داوری گشود که خود محکوم بود.»، شارح توضیح داده است که معاویه در نامه‌اش به امام علی عليه السلام با ذکر نام عده‌ای از

صحابه و بیان برتری آنان بر دیگران، با گوشه و کنایه خواسته بود حضرت را تحقیر کند و آن‌ها را بر ایشان فضیلت و برتری دهد. امام علیه السلام در پاسخ وی، عبارت مذکور را آورده به معاویه گوشزد می‌کند که با وجود حقارت و پستی اش، سزاوار نیست که در این امور بزرگ دخالت نماید. حضرت با واژه «هیئات»، اهلیت و شایستگی معاویه را برای دخالت در این امر و درجه بندی فضیلت صحابه و مهاجرین بعید می‌داند و به مثل «لَقَدْ حَنَّ قِدْحُ لَيْسَ مِنْهَا» تمثیل جسته است که شارح آن را چنین توضیح می‌دهد: وقتی یکی از تیرهای قمار و مسابقه از جنس بقیه تیرها نباشد، هنگامی که از کمان رها شود صدایی به وجود می‌آورد که مخالف صدای تیرهای دیگر است و از این صدا معلوم می‌شود که جنس این تیر با بقیه فرق دارد. این مثل برای کسی آورده می‌شود که گروهی را مدح و ستایش و به آن‌ها افتخار کند در حالی که خودش از آن‌ها نباشد. (ابن میثم، ۱۴۲۰:

(۳۸۵/۴)

در حقیقت این مثل را درباره کسی به کار برند که خود را از تباری بدانند که از آن تبار نباشد. (عسکری، ۱۴۲۰: ۳۷۰/۱) معادل فارسی این مثل، چنین است: «اول برادریت را ثابت کن، بعد ادعای میراث کن». (فقهی و رضایی، ۱۳۸۹: ۲۶۹)

نتیجه‌گیری

ابن میثم بحرانی در شرح خود بر نهج البلاغه در موارد بسیاری به اشعار و امثال استشهد کرده است که از این قرار می‌باشند: شرح واژگان، تفسیر مضامین عبارات و تبیین سخنان امام علی علیه السلام و توضیحات صرفی و نحوی. وی همچنین اشعار موجود در کلام حضرت را تکمیل و شرح کرده است. ابن میثم علاوه بر این که به امثال موجود در کلام امام علیه السلام اشاره کرده؛ آن‌ها را شرح کرده و کاربردشان و علت تمثیل جستن ایشان به آن‌ها را نیز توضیح داده است. این اهتمام ابن میثم به استفاده از اشعار و امثال عربی نشان می‌دهد که شرح او تنها یک شرح کلامی و فلسفی نبوده، بلکه از جایگاه ادبی نیز برخوردار است.

در خصوص استشهد به اشعار نقدهایی بر شارح وارد است. از جمله این‌که در بسیاری از موارد نام شاعران را ذکر نکرده و به عبارت «قال الشاعر» اکتفا کرده است. در برخی موارد نیز اشعار موجود در شرح، با اصل اشعار اختلافاتی دارد که در مقاله به آن‌ها اشاره شده و موارد اصلاح گردیده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. او در منطقه «أحساء» در بحرین و در خاندانی از سلسله عیونی که طی سده‌های ۵-۷ ق بر احساء حکومت کردند، به دنیا آمد. او در جوانی داعیه حکومت داشت و حاکم بحرین او را به زندان افکند و اموالش را مصادره نمود. او پس از رهایی از زندان، زادگاهش را به جانب عراق ترک کرد. (صادقی، ۱۳۶۷: ۶۵۷-۶۵۸)

منابع و مأخذ

۱. آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، (۱۳۸۱)، الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ط ۱، النجف الأشرف: مطبعة الآداب.
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید (۱۹۶۷)، شرح نهج البلاغة، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ط ۲، قاهرة: دار احیاء الکتب العربیة.
۳. ابن المقرب العیونی، علی (۲۰۰۲)، دیوان ابن المقرب العیونی و شرحه، تحقیق احمد موسی الخطیب، قاهرة، مؤسسة جائزة عبد العزيز سعود البابطين.
۴. ابن عقیل، عبدالله بن عبد الرحمن (۱۳۸۰)، شرح ابن عقیل، چاپ ۵، قم: انتشارات سید الشهداء.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم بن علی (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، ط ۳، بیروت: دار صادر.
۶. ابن میثم البحرانی، کمال الدین (۱۴۲۰ق)، شرح نهج البلاغه، ط ۱، بیروت: دار الثقلین.
۷. ابن هانی، ابوالقاسم محمد (۱۹۸۰)، دیوان ابن هانی الاندلسی، بیروت: دار بیروت للطباعة والنشر.
۸. اعشى، میمون بن قیس (بی تا)، دیوان الاعشى الكبير، تحقیق محمد حسین، قاهرة: مكتبة الآداب بالجماميز.
۹. بستانی، فؤاد افرام (۱۴۳۳ق)، المجانی الحديثه، چاپ ۷، قم: انتشارات ذوی القربی.
۱۰. بغدادی، عبدالقادر بن عمر (۱۴۱۸ق/۱۹۹۷)، خزنة الأدب و لب لباب لسان العرب، الطبعة الرابعة، تحقیق عبد السلام محمد هارون، قاهرة: مكتبة الخانجي.
۱۱. بهمنیار، احمد (۱۳۶۱)، داستان نامه بهمنیاری، به کوشش فریدون بهمنیار، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. جبوری، یحیی (بی تا)، شعر المتوکل اللیثی، بغداد: مكتبة الاندلس.
۱۳. دشتی، محمد (۱۳۹۱)، ترجمه نهج البلاغة، چاپ ۵، قم: مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام.
۱۴. دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۳)، امثال و حکم، چاپ ۱۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۵. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۲۱ق)، الإقتان فی علوم القرآن، تحقیق فواز احمد زمرلی، ط ۲، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۶. شافعی، محمد ادريس ابو عبدالله (۲۰۰۵)، دیوان الامام الشافعی، تحقیق عبدالرحمن المصطاوی، ط ۳، بیروت: دار المعرفة.
۱۷. شراب، محمد محمد حسن (۱۴۲۷ق)، شرح الشواهد الشعرية فی أمات الکتب النحویة لأربعة آلاف شاهد شعری، ط ۱، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۱۸. شقیطی، محمد محمود (۱۹۶۵)، ترتیب و تعلیق دیوان الهذلیین، قاهرة: الدار القومية للطباعة و النشر.
۱۹. شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۸)، ترجمه نهج البلاغة، چاپ ۱۴، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۰. شیروانی، علی (۱۳۸۳)، ترجمه نهج البلاغه، چاپ اول، قم، مؤسسه انتشارات دار العلم.
۲۱. صادقی، مریم (۱۳۶۷)، «ابن المقرب» در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران: انتشارات دایرة المعارف بزرگ اسلام.
۲۲. عسکری، ابوهلال (۱۴۲۰ق)، جمهرة الأمثال، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم و عبدالمجید قطامش، بیروت: لبنان: دارالجيل.
۲۳. فقهی، عبد الحسین؛ ابوالفضل رضایی (۱۳۸۹)، فرهنگ جامع مثلها و حکمتها، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۴. فیصل، شکرى (۱۹۶۵)، ابوالعناهیة اشعاره و اخباره، دمشق: دار الملاح للطباعة والنشر.
۲۵. مبرد، ابو العباس محمد بن یزید (۱۴۰۹ق)، الکامل فی اللغة و الأدب، تحقیق تغارید بیضون؛ نعیم زر زور، ط ۲، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۶. متنبی، ابوالطیب احمد بن الحسین (۱۴۰۳ق/۱۹۸۳)، دیوان المتنبی، بیروت: دار بیروت للطباعة و النشر.
۲۷. میدانی، احمد بن محمد (۱۳۶۶)، مجمع الامثال، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
۲۸. وراق، محمود (۱۹۹۱)، دیوان محمود الوراق، شاعر الحکمة و الموعظة، جمع و دراسة و تحقیق ولید قصاب، ط ۱، دمشق: مؤسسة الفنون.